اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

س: انفراد به لحاظ

ج: و شيخ طوسی يعنی انفراد کلينی از اين دو بزرگوار

س: بلی در محاسن از احمدبرقی از پدرش فکر می­کنم از ابن محبوب از عبدالله ابن سنان از ابی­عبدالله همين حديث

5: 0:

آمده همين شبيه عين لفظی که در کافی از عبدالله اسنان آمد بعد بدتر از اين­ها در مصنف ابن ابی شيبه خود ابن شيبه از حاتم ابن اسماعيل از امام با يک واسطه نقل کرده يعنی با واسطه حاتم ابن اسماعيل همين حديث را يعنی سه­تا نقل کرده نقل حاتم ابن اسماعيل در ابن شيبه

ج: به نظرم يک غير از محاسن يک نقل ديگر هم به من گفتند

س: نقل عبدالله ابن سنان در کافی و در محاسن هست که در کافی از طريق در محاسن از طريق ابن محبوب حسن ابن محبوب است در کافی از طريق يحيي ابن علان هستش

ج: در طريق کلينی به نظرم محمد ابن زياد اسمش هست،

س: بلی عن عبدالله ابن سنان است

ج: بلی که اين بعضی­ها از معاصرين نوشتند محمد ابن زياد مجهول است ابن ابی عمير است مجهول نيست

س: بلی

ج: از طريق

س: به عنوان محمد ابن زياد ياد می­شود

ج: زياد يعنی ما الآن در تراث واقفيه کم داريم که بگويند ابن ابی عمير بيشتر محمد ابن زياد است بيشترين نقلی که دارند محمد ابن زياد است محمد ابن زياد يعنی ابن ابی عمير است از عبدالله ابن سنان نقل می­کند

س: بلی حالا نکته­ای ما متذکر شديم در تحقيقی که

چ: اما يادم می­آيد يک کسی برای من خواند با تلفن خواند، شايد غير از محاسن يک­جای ديگر هم آمده غير از کافی و غير از محاسن يک­جاي ديگر هم آمده ابن ابی شيبه نبود

س: ابن شيبه هم هست

ج: نه ابن ابی شيبه نبود

س: همين حديث را آورده با همين سند

ج: ابن ابی شيبه نبود ابن ابی شيبه از که نقل می­کند؟

س: از حاتم ابن اسماعيل از امام صادق عن جعفر ابن محمد عن ابيه قال قال علی يا اهل العراق يا اهل يا اين­که در نقل ديگر يا اهل الکوفه لاتزوجوا حسناً فانه رجل مطلاق

ج: ليکن متعارف اين است که الحسن بگويند نه حسناً

س: بعد ادامه­اش می­گويد

ج: يعنی از جاهای است که در اعلام الف و لام داخل می­شود الف و لام زائد، در لاتزوجوا الحسن بايد بگويد نه حسناً متعارف اين نيست در يک شرائط خاصی الف و لام را به کار نمی­برند اما اين­جا جزو آن شرائط نيست يعنی با الف و لام اسم می­برد

س: بلی

ج: به نظرم در مصادر ما لاتزوجوا الحسن دارد با الف و لام است

س: لاتزوجوا الحسن است

ج: الف و لام دارد قاعدتاً بايد الف و لام باشد، لاتزوجوا الحسن فانه رجل مطلاق

س: بعد در نقل حديث بعدی همين در ابن ابی شيبه از امام علی نقل می­کند مازال الحسن يتزوج ليطلق حتی خشيت ان يکون عداوة فی القبايل بعد اين را ذهبی در اعلام النبلاء از واقدی از حاتم ابن اسماعيل هم آورده يعنی دوتا طريق از حاتم دارد يک طريقش ابن شيبه است يک طريقش واقدی است که اين کتاب را واقدی نداشته ولی ذهبی از واقدی نقل می­کند

ج: واقدی که مغازش هست دست ما قاعدتاً اين را ندارد اما حالا در کدام کتابش نقل کرده واقدی نمی­دانم

س: بعد نکته جالش اين است که نقل حاتم ابن اسماعيل عين نقل عبدالله ابن سنان است چون در جفتش نقل عبدالله ابن سنان می­گويد فقال رجل من همدان فقال بلی والله لنزوجنه، در نقل واقدی هم از حاتم ابن اسماعيل می­گويد يا اهل الکوفه لاتزوجوا فانه مطلاق فقال رجل من همدان و الله لنزوجنه عين همان الفاظ است حالا نکته­ای خيلی مهمی که حالا ما توجه کرديم در اين تحقيق­مان بهش بپردازيم اين است که ما متوجه شديم که اين را ظاهراً قديمی­تر از همه يحیی ابن علاء نقل کرده و احتمالاً عبدالله ابن سنان و حاتم ابن اسماعيل همان نقل يحيي را به صورت مرسل نقل کرده چرا؟ به خاطر اين­که چيزی که ما روش متوجه شديم يکی اين­که اين وسط آن فردی که خيلی از اين نقل­های عباسی ضد امام حسن يا ضد اهل بيت نقل می­کرده يحيي ابن علاء است از اين­ها زياد بوده در نقليات خودش و از آن طرف هم عبدالله ابن سنان هم همان جوری که جلسه پيش هم خدمت­تان عرض کردم خيلی نقل­هايش مرسل است يعنی از واسطه­های نقل می­کند که اسم آن واسطه­ها را نياورده يا آراء فقهی خودش است يا مرسل است و شباهت نقل­های عبدالله ابن سنان با خيلی از نقل­های اهل سنت مثل همان موردی که من خدمت­تان عرض کردم برای حد اقل قيمتی که قطع يد سارق هستش، بحث چيز مِجنه فانه ربع دينار که شبيه همان قاضی همان کسی که مسئول بيت­المال بود در بغداد همکار خودش بود عين همديگر نقل کرده بودند، از اين اتفاق­ها در نقل­های عبدالله ابن سنان زياد است من فکر می­کنم چون اين­جا الفاظ نقل عبدالله ابن سنان دقيقاً عين الفاظ نقل يحيي ابن علاء است

ج: که از يحيي ابن علاء نقل کرده

س: عبدالله ابن سنان از يحيي ابن علاء نقل کرده

ج: در مصادر ما که اسمش نيست يحيي ابن

س: اسمش نيست من حدس من اين است که عبدالله ابن سنان

ج: حدس آنی که اين حديث مطلاق را يحيي ابن علاء داريم الآن

س: بلی نقل داريم

ج: که است نقل می­کند؟

س: يادم است در کافی هستش همان بابی که اسمش از عبدالله ابن سنان می­آورد اولش

ج: دوتا حديث است در آن باب

س: نه پنج­تاست حديث چهارم از عبدالله ابن سنان است حديث پنجم از يحيي ابن علاء است من الآن می­خوانم دوتا مطلاق پشت سرهم است چهارمش از عبدالله ابن سنان پنجمش از يحيي ابن علاء است،

ج: من يادم می­آيد دوتا بود در آن باب

س: شما اين کافی را داريد؟

ج: نه همان­جا بخوان چه فرق می­کند،

س: جلد 6 صفحه 56 عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد عن محمد ابن اسماعيل ابن بزی عن جعفر ابن بشير عن يحيي ابن ابی علاء عن ابی عبدالله قال ان الحسن ابن علی طلق خمسين فرداً

ج: می­گويم همين شايد گفتم به شما غير از راه محاسن شايد همين بوده

س: بلی بلی يحيي ابن علاء

ج: يحيي ابن ابی العلاء

س: يحيي ابن ابی العلاء فقام علی بالکوفه فقال يا معاشر اهل الکوفه لاتنکحوا الحسن فانه رجل مطلاق،

ج: لاتُکحوا

س: لاتُنکحوا الحسن فانه رجل مطلاق فقام اليه رجل فقال بلا والله لننکحنه فانه ابن رسول­­الله و ابن فاطمه فان اعجبته امسک و ان کرهتها له

ج: فان اعجبها يا اعجبته فان اعجبته

س: اعجبته يعنی خوشش آمد امسک و ان کره طلق اين نقلی که دارد می­آورد عين همين يعنی سه­تا عبارت تکه­ای که به حسن زن نديد، لاتنکحوا الحسن، تکه­ای که يک مردی پا شد گفتش که ما او را حتماً زن می­­دهيم

ج: می­گويم يک کسی نقل کرده از من سندی که درش ابن ابی عمير و حميد ابن زياد نيست شايد مراد همين بوده اين سند درش نيست نه،

س: اين نقل عين نقل عبدالله ابن سنان است يعنی همه دانه دانه جملاتش و عبارتهايش عين نقل عبدالله ابن سنان است فقط فرقش اين است که لاتزوجوا است آن­جا

ج: لاتنکحوا

س: لاتنکحوا است بلی بعد نقل يحيي ابن العلاء هم يعنی هرسه­تا نقل عيناً يک الفاظ دارد اين­­ها اگر می­خواستند از امام صادق شفاهی نوشتند نبايد عين همين الفاظ بوده قاعدتاً اين­ها داشتند همه­شان يک نقل را نقل می­کردند يعنی منبع مکتوب مشترک داشتند و من فکر می­کنم عبدالله ابن سنان و حاتم ابن اسماعيل از يحيي ابن ابی العلاء به خاطر يک علتی که

52: 6

يک نقل­های زيادی از عبدالله ابن سنان عين مشايخ سنی­اش است مثلاً عين نقل­های که با واسطه از سعيد ابن مسيب نقل کردند يا مثلاً نقل­های که از مثلاً حلبی آمده از ديگران آمده اين­جا مثلاً نقلی که حاتم ابن اسماعيل آمده همين جور است حاتم ابن اسماعيل خيلی از نقل­های که مي­آورد شبيه نقل­های است که مشايخ عامی مدينه از امام صادق نقل کردند الفاظش مو به مو کلمه به کلمه همان است، اين­جا هم يک همچو، حالا ما تکه­ای خيلی مهم­تر اين است که اين قاعدتاً اصلاً به تقيه­ نمی­خورد يعنی اين به جعل عباسی می­خورد بيشتر تا به اين­که بخواهد مثلاً يک تقيه­ای باشد علتش هم اين است که عباسی­های آن دوره خودتان بهتر از من می­دانيد که خيلی با امام حسن و بنی الحسن و اين­ها مشکل پيدا کرده بودند هی دنبال تخريب و دنبال به نوع تنقيص امام حسن بودند و اين مسأله را هم

س: منصور هم که هست در هاشميه

س: ها! اولين کسی که آمده دقيقاً نکته­ای خوبی شما اشاره کرديد اولين کسی که قبل از اصلاً اين نقل­­های يحيي ابن علاء عليه امام حسن بحث مطلاق را مطرح کرده، همين منصور خليفه­ای عباسی است که در خطبه­ای که خوانده اين آمده که انساب الاشراف فکر می­کنم ازش نقل کرده

س: مسعودی

س: مسعودی نقل کرده بلی از

س: از حضرت ابوطالب شروع می­کند همين جور امام حسن و امام حسين و همه را

8: 8

ج: به نظرم همين منصور است که می­گويد سه­تا زن پشت جنازه ايشان

س: بلی بلی بعد اين وسط تنها کسی که اين عبارت را می­آورد که اميرالمؤمنين هم بالای منبر می­گويند به حسن به پسر من زن نديد که انه رجل مطلاق، برای کسی که تو نمی­فهمی رضايت را می­فهمی، اين تنها نقلی که از امام صادق نقل شده و اين خيلی بعيد است حضرت اين را گفته باشند حتی به تقيه يعنی به نظرم بيشتر به اين می­خورد که يحيي ابن علاء اين را اين جعل کرده ولی ما کاری که کرديم يک کار ديگری که کرديم شروع کرديم احاديث يحيي ابن علاء در شيعه و اهل سنت مرور کردن و متوجه اين نکته شديم که احاديثش در زيديه در اهل سنت خيلی بيشتر از شيعه است يحيي ابن ابی العلاء و اين را اهل سنت کامل می­شناختنش و معرفش کردند، چندتا تفاوت دارد شخصيت يحيي ابن العلاء در اهل سنت با شيعه که اين منجر به اين شده که برخی اصلاً فکر کردند حتی متحد هم نيست يعنی گفتند در اتحاش هم شک کرده يکش اين است که نجاشی اين را توثيق کرده، در اهل سنت همه بالاجماع تکذيبش کرده و تضعيفش کردند از ابن حبان و ابن عدی شما بگيريد تا حتی مثلاً افراد قديمی­تر مثل يحيي ابن معين و اين­ها علتش اين نبوده که مثلاً گفته اين شيعه است هيچ کس به شيعه بودنش کاری نداشته همه گفتند که اين نقل­های منفردی خيلی عجيبی قصه گونه و داستانی نقل می­کرده مثلاً يک نقل خيلی معروفش

س: خلع النعلين عند

س: خلع النعلين عند الطعام درسته است؟

س: بلی

س: که مثلاً رفتند سر سفره بنشينند بعد يحيي ابن علاء گفتند که در باره در آوردن

ج: پا، کفش

س: آری تو مثلاً حديثی نداری، همان­جا فی المجلس چندتا حديث جعل کرده و اين در سابقه­اش باقی ماند يعنی در بيوگرافش و اين­­ها هميشه همه نقل کردند که يحيي ابن علاء همان کسی است که حديث خلح نعلين و مثلاً عند الطعام درجا ساخت و خودش و قبل از آن اصلاً به کسی خودش هم نگفته بود، ديگران هم نگفته بودند و مضامينی که نقل کرده خيلی هم مضامينش عباسی است يعنی مضامين بسيار به نفع عباسی­­ها نقل کرده مثلاً حالا من چند. نکته خيلی مهم هم دايي يا عموش است شعيب ابن خالد که گفتند اصلاً برادر زاده يا خواهر زاده شعيب ابن خالد است يحيي ابن علاء که ايشان ابن خالد خودش جزو اولين قاضی­­های عباسی بوده در ری، يعنی همان زمان منصور که داشتند قاضی می­فرستادند برای ری شعيب ابن خالد را فرستادند اهل سنت هيچ کدام اشاره نکردند که يحيي ابن ابی العلاء هم قاضی ری بوده اما نجاشی می­گويد قاضی ری بوده، ابونعيم اصفهانی هم می­گويد اما اهل سنت مثل ابن ابی حاتم رازی که خودش هم رازی بوده درباره يحيي ابن علاء مداخل دارد و مفصل هم معرفش کرده، اما درباره قاضی بودنش چيزی نگفته اين هم تفاوت دومش است، اما نکته­ای که وجود دارد اين است که احاديثی که در اهل سنت از يحيی ابن ابی علاء نقل شده و در زيديه را شما می­بينيد ويژگی­ جالبش اين است که اين­ها يا احاديث عباسی است يا خيلی قصه پردازی و قصه گونه و خيلی مضامين خيلی خيلی می­گويم تخيلی و عجيب و غريب منحصر به فرد دارد بعد برخش در شيعه هم حتی باقی مانده ولی در شيعه مثلاً به نوعی تنقيح شده احاديثش مثلاً آن احاديثی خيلی ضايع و خيلی مثلاً عجيبش را نياوردند احاديث يک ذره سالم­ترش را آوردند مثلاً ابان ابن عثمان نقل­های که از يحيي بن ابی علاء دارد يک ذره سالم­تر است نقل­­های تاريخی­ترش و اين­­ها را ورداشته آورده يا مثلاً بعضاً فقهی­تر اما در اهل سنت احاديث کاملاً عباسی ازش هست، مثلاً هم ابن سعد در طبقات خودش از واقدی از يحيي ابن علاء کل حديث می­آورده درباره فضائل ابن عباس فضائل عباس مفصل آورده يا مثلاً عبدالرزاق در مصنف خودش باز مستقيم از يحيي ابن علاء باز احاديث اين جوری می­آورد يا مثلاً يکی از نقل­های که دارد و خيلی نقل عجيبی است نقل ماجرای حضرت ازدواج حضرت زهراء اميرالمؤمنين و حضرت زهراست که اين را عبدالرزاق فکر کنم کاملش را آورده بود درسته؟ خيلی نقل مفصل ماجرای ازدواجشان را آورده شما هم ديديد حتماً اين نقلی مفصل ماجرای ازدواج را اين تنها راويش همين يحيي ابن علاء هيچ کس يعنی منفرداً يک قصه­ای بلندی ازدواج اميرالمؤمنين و حضرت زهراء را نقل می­کند که خيلی درش تنقيص اميرالمؤمنين هست اين مرحوم آقای افغانی نمی­دانم می­شناختيد يا نه؟ يک کتابی دارد درباره مناقب جعلی حضرت فاطمه سه جلد کتاب نوشتند،

ج: آقايي؟

س: تيمور افغانی مؤسسه انتشارات دليل ما که دليل بود اول شد دليل­ما آقای تيمور افغانی ايشان

س: شما نمی­شناختيد آقای

س: به رحمت خدا رفت يک نويسنده­­ای بودند ايشان در يک کتاب دارد اين حديث ازدواج را آورده مفصل بررسی کرده و نشان داده درش خيلی مضامين عباسی دارد تنقيص اميرالمؤمنين و تنقيص امام حسن و امثال اين­ها هستش يعنی می­خواهم بگويم نقل­های يحيي ابن علاء يک ويژگی­ که دارد اين است که در اهل سنت بخصوص وقتی شما پی­گيری می­کنيد يعنی قبل از تنقيحش می­بينيد اين است که خيلی رويکرد عباسی خيلی پررنگی هست و رويکرد قاص گونه يعنی حالت انگار يک قاصی بوده اين آقای يحيي ابن ابی العلاء و اين ويژگی­اش هم برخی قاضی­­های ابتدای دوره عباسی هم می­خورد که خيلی برای عباسی­ها می­آمدند جعل می­کردند قصه می­گفتند می­آمدند برای تحکيم مثلاً جايگاه بنی العباس که تازه آمده بودند خيلی تلاش می­کردند دست و پا می­زدند اين يحيي ابن ابی العلاء هم از اين کارها زياد کرده مثلاً يکدانه نقلی که باز در کافی از يحيی ابن ابی علاء آمده از ابان ابن عثمان از يحيي ابن ابی العلاء اين است که بعث اميرالمؤمنين عبدالله ابن عباس الی ابن الکواب و اصحابه

ج: اصحابِه

س: اصحابه و عليه قميص غليظ و حلة فلما نظروا

ج: حُلّه

س: انت خيرنا فی انفسنا

ج: حُله حُله يعنی لباس فاخر

س: بلی فلما نظروا اليه قالوا يابن عباس انت خيرنا فی انفسنا اين را مثلاً يک نمونه­­اش که در شيعه باقی مانده اين است يعنی در نقل­هايش يک نخ تسبيحی هست آن­هم اين­که هميشه ابن عباس و خود عباس و اين­ها خيلی جايگاه بزرگی پيدا کرده بعد کل هم نقل داده که مثلاً از خود

ج: البته اين­ها اشکال ندارد شايد نظر آن خوارج مثلاً نظرشان اين بوده

س: ولی اين به تنهايي يکدانه مثلاً آری ولی کنارهم که می­گذاری

ج: معنايش اين نيست که حتماً مثلاً می­خواهد تو از علی افضل هستی يک خارجی است ابن الکواء خبيث عقيده­اش اين است

س: بلی ولی در نقل­­های آن يک ويژگی که به چشم می­خورد اين است که خيلی به اين عباسی­ها بنی العباس و اين­ها خيلی پرداخته يعنی خيلی اين­ها را تلاش کرده بالا ببرد و نقل­های زيادی هم دارد از طريق خود ابن عباس يعنی حتی از مثلا خلفای عباسی هم دارد، فکر می­کنم از منصور از يعنی يک نقل اين جوری هم که مثلاً از خلفای عباسی مثلاً از آبائهم مثلاً عن ابن عباس اين­ها را کنار هم بگذاريم من فکر می­کنم اين حديث مطلاق يحيي ابن علاء برای همين جهت خودش ساخته علتش هم اين است که من خودم بشخصه نگاه می­کنم خيلی بعيد است اميرالمؤمنين بروند بالای منبر بخواهند بگويند که مثلاً پسر من

ج: اصلاً قبول خارجی­اش فوق العاده مشکل است آن وقت نجاشی به چه عنوان صاحب کتاب حالا اين­جا ابان ازش نقل کرده اما خودش صاحب کتاب است اين نقل مطلاق که گفته اين جعفر ابن بشير است که خب خيلی فوق العاده است بجلی جعفر ابن بشير بجلی جزو اجلاء فوق العاده ماست روی عن الثقات و رووا عنه و عجيب است اين است که جعفر ابن بشير از او نقل بکند هم ملاست هم فاضل است هم فقيه است هم زاهد است هم عابد است همه جهات خير را دارد و اين تعجب در اين سند که به اصطلاح جعفر ابن بشير از او نقل کرده البته محمد ابن اسماعيل ابن که شما فرموديد ابن بزی که چون در دربار خلفای بنی عباس بوده احتمال دارد حالا به هر حال چون خاندان بزی اصلاً در خاندان در دربار عباسی­ها بوده حمزه هست محمد ابن اسماعيل هست اما جعفر چطور از ايشان نقل کرده برای ما خيلی تعجب آور است خب اين کتاب نجاشی را يحيي ابن ابی العلاء را بخوانيد چون همين طور که الآن شما فرموديد يحيي ابن ابی العلاء در شيعه موثق است يعنی توثيق شده

س: بلی بلی و اصلاً برای من سؤال است که چطور توثيق شده چون اين اجماع اهل سنت بر کذب اين است و هيچ کسی هم به تشيعش اعتناء نکرده

ج: ما غير از اين هم مشکل داريم ديگر اختصاص به اين نيست عمرو ابن خالد که راوی اهل کتاب مسند زيد است اتفاق اهل سنت که کذاب است يک نفر او را توثيق نکرده و ما در رجال کشی نقل می­کند که از عياشی از ابن فضال پسر که گفته ثقه،

س: طلحة ابن زيد هم فکر کنم همين جوری است نه؟

ج: ها!

س: طلحة ابن زيد هم همين جوری نيست؟

ج: نه طلحه عامی الا انه کتابه معتمد

س: منقری شازکونی آن­هم توثيق شده

ج: آن­­هم چرا، آن­هم آن البته منقری شازکونی اين قدر داود ابن سليمان خيلی چيز نکردند به اصطلاح

س: کامل تکذيبش نکرده،

ج: عامه کامل نه،

س: يک سری را به خاطر تشيعش بوده مثلاً

ج: بلی آن حالا به هر حال منقری خيلی، منقری بعدش هم يک اعمال زشتی ازش نقل کردند در کتب­شان مثل تاريخ الاسلام و اين­ها اعمال زشتی از منقری نقل شده اما در مصادر ما فعلاً اعمال زشت از يحيي ابن ابی العلاء نقل نشده

س: قطان هم هست يحيي ابن سعيد قطان را هم توثيق کرده نجاشی در حالی که خودش با امام صادق مشکل داشته يعنی امام صادق را تنها کسی که امام صادق را تضعيف کرده

ج: بلی به هر حال خودما نه توثيقات نجاشی نه توثيقات کشی اين­ها را مطلقاً قبول نمی­­کنيم بايد روش کار بکنيم، اما اين دوتا سند که خوانديد يکش جعفر ابن بشير بود که مرد بزرگواری است حالا آن روايت عبدالله ابن سنان که قبولش بسيار مشکل است آن­ که کنار آن به خاطر ابن ابی عمير و حميد ابن زياد و ابن سماعه به هر حال مشکل آن­که من اشکال کردم نسخه ابن ابی عمير ثابت نيست اين نسخه ثابت نيست يعنی نسخه­ای نبوده که قم آمده باشد اصولاً کلينی رفته کوفه تحمل نسخه کرده و نسخه­­های که در قم بوده فوق العاده مشهور بودند اسم برديم نسخه فلان فلان اين نسخه ابن سماعه جزو آن نسخی نيست که در قم معروف بوده کتاب نوادر ابن ابی عمير که شش جلد است، حالا يحيي ابن ابی العلاء را از نجاشی بخوانيد،

س: نجاشی صفحه 444

چ: معلوم می­شود کتاب داشته از اين­که نجاشی متعرض شده اين­های که گفتيم حالا مثلاً ابان ابن عثمان شايد ابان ابن عثمان به اصطلاح احاديث را انتقاء کرده، انتقاء نه انتقاد يعنی برگزيده گزينش کرده احاديث را به اصطلاح انتخاب کرده احتمال دارد اختيار کرده انتخاب کرده، اما خود کتابش اين مشکل پيدا می­­کند بخوانيد ببينيم نجاشی چه گفته؟

س: نجاشی صفحه 444 يحيي ابن اين­جا به جای ابی العلاء می­­گويد يحيي ابن علاء يعنی ابی­اش را نگفته

ج: اما معروف در روايت ابی­العلاء است

س: بلی يحيي ابن العلاء البجلی الرازی ابوجعفر ثقه اصله کوفی له کتاب يرويه جماعة اخبرنا احمد ابن عبدالواحد

ج: ابن عبدون

س: بلی بلی حدثنا عبيدالله ابن احمد،

ج: عبيدالله ابن احمد؟

س: عبيدالله ابن احمد بلی،

ج: عبدالله ابن احمد که است؟

س: من هم پيداش نکردم

ج: احتمال دارد ابوطالب انباری باشد همان احتمال دارد شايد ابوطالب بعد حميد است

س: نه محمد ابن راح اين­هم از واقفيه است خودش محمد ابن رباح، محمد ابن رباح از واقفيه است، عبيدالله ابن احمد ابوطالب انباری شايد باشد ابن عبدون

س: ببينيم چه پيدا می­کنم از اين، بعدی محمد ابن راح قال حدثنا ابراهيم ابن سليمان قال حدثنا ذکريا ابن يحيي عن يحيي ابن علاء بکتابه

ج: نه طريقش که مسلم است طريق راستی نيست، اين طريق که الآن مشکل است

س: بعد يک مدخل ديگری نجاشی دارد برای پسرش جعفر ابن يحيي که آن­جا درباره خود يحيي هم صحبت می­کند، صفحه 126

ج: البته از اين­که گفته بجلی رازی همين که مؤيد اين می­شود که آمده ری به اصطلاح قاضی ری شده

س: در همين مدخل پسرش می­گويد قاضی ری، مدخل صفحه 126 مدخل پسرش جعفر ابن يحيي ابومحمد الرازی ثقه و ابوه ايضاً اين­جا باز تأکيد می­کند پدرش هم ثقه بوده روی ابوه عن ابی­عبدالله و هو اخلط بنا من ابيه و ادخل فينا يعنی همين نشان می­دهد که پدرش از ما نبود پدرش با ما نبود و کان ابوه يحيي ابن علاء قاضياً بالری اين قاضی بودنش به ری را هيچ کدام از اهل سنت نگفتند با اين که درباره يحيي ابن علاء مفصل مدخل آوردند حتی مثلاً اين ابوحاتم رازی در الجرح و التعديل هرکدام از قاضی­های ری رسيده مفصل معرفش کرده گفته اين قاضی است چون خودش رازی بوده قاضی­­های ری را می­شناخته برای يحيي ابن علاء نگفته قاضی ری عمويش يا دايش شعيب ابن خالد گفته که آن قاضی ری بود اين­جا می­گويد و کان ابوه يحيي ابن علاء قاضياً بالری، و کتابه يختلط بکتاب ابيه لانه يروی کتاب ابيه عنه و ربما نسب الی ابيه و ربما نسب اليه،

ج: عرض کردم کتاب مشکل دارد، تا شما خوانديد سند را اجازه را خوانديد مشکل دارد لذا احتمالاً نجاشی اين طريقی که الآن روشن نيست که به واقفيه و احتمالاً همه­شان هم واقفی يکی­شان به نظرم زيدی است بعد از محمد ابن رباح، اين ابراهيم ابن سليمان اين خودش بايد احتمالاً حميد باشد اين از مشايخ حميد است ابراهيم ابن سليمان را بياريد اين کسی است که روی حميد عنه اصولاً کثيره يکی قاسم ابن اسماعيل قرشی است يکی ابراهيم ابن سليمان يک چيز ديگر هم دارد ابراهيم ابن سليمانی؟ يادم رفته حافظه ما نکشيد ديگر اين­­جا نکشيد اين ابراهيم ابن سليمان يک دنباله هم دارد اين­که من عرض کردم محمد ابن رباح به نظرم حميد افتاده

س: المزنی نيست

ج: مُزنی نه يکی ديگر است

س: خب

17: 21

شما ببينيد عبيدالله نيست؟

ج: ابراهيم ابن سليمان نِهمی؟ نهمی؟

س: همين است شما درست گفتيد عبيدالله ابن احمد انباری است دقيقاً

ج: عرض کردم

س: بکر آورده

ج: ديگر حافظه ما پير شديم ديگر آلزايمر هم که اين آقای مامقانی با ما شوخی می­کند بهش گفتم آلزايمر گفت نگو اگر بگويي بلند می­شوم کتک می­­زنم، گفت بلند می­شوم کتکت می­زنم نگو آلزايمر گرفتم بلند می­­شوم کتکت می­زنم

س: در مدخل اسماعيل ابن بکر می­گويد که

ج: عبيدالله ابن احمد همين ابوطالب انباری است

س: بلی بلی می­­گويد اخبرنا احمد ابن عبدون حدثنا عبيدالله ابن احمد انباری حدثنا احمد ابن محمد ابن رباح حدثنا ابراهيم ابن سليمان عنه

ج: اين بايد وسط حميد افتاده باشد، يا احمد ابن محمد ابن رباح هم از ايشان اين ابراهيم ابن سليمان نهمی است به نظرم ابراهيم ابن سليمان اين يکی کسی است که حميد از اين زياد نقل می­کند الآن شما در نجاشی بياريد غير نجاشی خيلی مخصوصاً فهرست شيخ حميد عن ابراهيم ابن سليمان يعنی حميد از دو نفر

س: بلی در مشايخ حميد ابن زياد است بلی

ج: عرض کردم ديگر حالا بلد هستيم اين­ها را حفظ هستيم ديگر اين­ها را ديگر آلزايمر نداريم درش و يکی هم قاسم ابن اسماعيل اين دو نفر زياد

س: اين­ها زيدی اند فرموديد؟

ج: نه روشن نيست ابراهيم ابن سليمان نهمی بعد يک مشکلی هم دارد قاسم ابن اسماعيل که اصلاً عبارتی دارد شيخ يا نجاشی که مشعر به ضعفش است آقای خويي هم اشکال کردند که اين معلوم می­شود خيلی ضعيف است اما نيست آقای ملتفت عبارت نشده،

س: اين­­جا نوشته ابراهيم ابن سليمان خزاز

ج: نهمی ندارد بعدش؟

س: نه در مدخل عبدالله ابن سليمان صيرفی میگويد حدثنا حميد ابن زياد قال حدثنا ابراهيم ابن سليمان خزاز قال حدثنا جعفر ابن علی کان ينظر

0: 23

اسامه قال حدثنا عبدالله ابن سليمان بکتابه

ج: نه ببينيد در مثلاً کتب رجال يا

س: بلی نهمی دارد بلی

ج: نهمی است چرا،

س: عبادة ابن زياد اسدی آن­جا می­گويد ابراهيم ابن سليمان نهمی، و خيلی جالب

ج: ديگر حافظه ما خيلی خراب شد اما نه اين قدر ديگر حالا به قول بعضی از رفقاء می­گفت در بعضی از مطالب اين قدر ساعت­ها فکر می­کنم می­آييم با تو دقيقه اول را مطالب را می­گوييد

س: يک چيزی خيلی جالب الآن فهميدم اين ابراهيم ابن سليمان نَهمی که کتاب

ج: ضبطش نِهمی است،

س: بلی

ج: به کسر نون،

س: اين کتاب عبادة ابن زياد اسدی را که نقل کرده يا اَسدی يا اسَدی نمی­دانم

ج: اگر با ذال است اذدی است اگر با سين است اسدی است

س: سين است، اسدی است

ج: اسدی است، اگر با زی است، ازدی است آن ازد از اشاعر معروف يمن است،

س: عبادة ابن زياد زيدی بوده از زيدی­­های کذابی بوده که از يحيي ابن علاء بسيار نقل کرده يعنی شايد مثلاً پنجاتا نقل از يحيي ابن علاء دارد البته اين حالا چون شما توضيح نداديد اما چون سادات بنی حسن در مدينه قيام اساسی عليه منصور را انجام دادند احتمالاً ايشان مثلاً چيزهای در ذم امام حسن مجتبی جعل کرده باشد، چون مهم­ترين قيام­های که عليه منصور شد مال محمد نفس ذکيه بود که از سادات بنی حسن است پسر عبدالله محض است ديگر پسر عبدالله پسر حسن مثنی پسر به اصطلاح امام حسن مجتبی اين نوه امام مجتبی است و برادرش ابراهيم اصلاً ابراهيم چون آمد با خمراء با خمراء اطراف بصره است اشتباه نشود با خمراء غير از آن محمد است محمد در مدينه قيام کرد ابراهيم آمد مخفيانه بصری و آمادگی پيدا کرد لُو رفت تشکيلاتش لو رفت قبل از وقت قيام کرد و خود منصور هم شخصاً در جنگ شرکت کرد از جنگ­های خيلی مهم،

س: معروف شده به قتيل باخمراء

ج: شهيد باخمراء آن است ابراهيم باخمراء قتيل باخمراء و شهيدی و دارد که ابراهيم تا نزديک خيمه منصور رسيد يعنی منصور واقعاً به جان خودش ترسيد چون ابراهيم خيلی شجاع بود رسيد تا نزديک خيمه منصور ديگر حالا خداوند مصلحت نديد که آن کشته بشود يعنی خطری را از ابراهيم ديد از کمتر کسی ديده بود ابراهيم قتيل باخمراء ابراهيم ابن عبدالله ابن حسن ابن حسن مثنی که به اصطلاح عبدالله محض احتمال می­دهم عبدالله هم کربلا بوده عبدالله مثل امام باقر است نوه به اصطلاح دختری و پسری اميرالمؤمنين است ليکن عبدالله از امام باقر بزرگتر بود لذا عبدالله محض می­گفتند و پدرش هم بود پدر عبدالله که حسن مثنی پسر امام مجتبی اين حسن داماد سيدالشهداء بود از نوادری کسانی که از جنگ کربلا سالم درآمدند يکی اين همين عبدالله است حسن است معذرت می­خواهم پدرش حسن اين تصادفاً مجروح بود وقتی بردند پيش عمرو سعد بعد از فاميل­های مادرش آن­جا بودند در لشکر عمرو سعد شفاعت کردند ايشان را ديگر ول کرد نکشتند از نوادری که در صحرای کربلا حاضر بود و با امام حسين بود و جان سالم به در برد يکش همين حسن مثنی است که داماد سيدالشهداء هم هست ايشان داماد سيدالشهداست و لذا عبدالله هم نوه سيدالشهداء و نوه امام مجتبی آن وقت محمد هم قيام کرد ابراهيم که خيلی که قيامش خطرناک بود محمد هم خطرناک بود طول کشيد يکسال و خرده­ای طول کشيد قيامش در مدينه طول کشيد تا منصور ازبينش برد، دقت می­فرمايد لذا اين احتمال که در مقابل اين­ها بنی حسن منصور دوانيقی جعل حديث کرده باشد احتمالش خيلی قوی است احتمال اين مطلب خيلی قوی است يعنی دستگاه بنی عباس چون ولو زيد حسينی است، زيد حسنی نيست خود زيد، زيد فرزند حضرت سجاد است پسر امام حسين است خود زيد، ليکن زيدیها بعد از يحيي پسر زيد رفتند به طرف سادات حسنی لذا بعدها مهم­ترين چهره­های که در زيديه قيام کردند سادات حسنی اند نه حسينی، و از آن چهره­های اوليه­ای که قيام کردند اولاً خود عبدالله بود زيديه دور و برش بودند اما قيام مسلحانه نکردند قيام مسلحانه دوتا پسرش انجام داد بلکه يک پسر ديگر هم دارد يحيي يحيي ابن عبدالله محض آن فرار کرد از مدينه رفت طرف شمال ايران و مناطق آن­جاها آن­هم از شخصيت­هاست آن­هم بعدها کشته شد خود يحيي يا مرد نمی­دانم حالا غرض اين­که اما اين دوتا قيام کردند اين دو پسر عبدالله محض و تدريجاً اصولاً بزرگان زيدیها حسنی شدند الآن هم زيدی­های يمن همين امام های حسنی اند اين­ها حسنی اند حوثی حسنی است خودش عبدالملک حوثی هم حسنی اند اصلاً بيت حوثی حسنی اند، الآن هم در يمن سادات حسنی هم زياد اند هم نسب­هاشان درست است سادات حسينی­شان خيلی کم اند موسوی هم دارند حسينی هم دارند از سادات جعفر کذاب هم دارند خيلی کم اند، از جعفر کذاب خيلی کم دارند اما بيشتر سادات يمنی حسنی اند بيشتر به اصطلاح آن­های که قيام کردند عليه دستگاه بنی عباس از سادات حسنی اند اين هست اينی­­که حالا فرض کنيم بخواهد برای امام حسن طعنی درست بکند چرا اين معقول است،

س: حالا مشکل

ج: آن وقت اين خيلی عجيب است شيخ حتماً اين چيز، شيخ با اين­که از عبدون نقل می­کند ليکن اين را از

س: شيخ يک طريق ديگر آورده کتابش را

ج: بخوانيد در فهرست بخوانيد

س: چشم در فهرست می­گويد که بهذا الاسناد عن قاسم ابن اسماعيل عن يحيي ابن ابی­العلاء

ج: قاسم ابن اسماعيل آورده اين بايد حميد باشد

س: شيخ حميد است

ج: بلی شيخ حميد است بلی عرض کردم اين دو نفر شيخ حميد اند، يکی ابراهيم ابن سليمان نهمی يکی هم قاسم ابن اسماعيل قرشی

س: خود اين­ها هم واقفی بودند

ج: تعرضی نشده به واقفی و فتحی­شان من نديدم اما اسماعيل ابن، قاسم ابن اسماعيل نجاشی يا شيخ عبارتی يک عبارتی دارد که ازش تضعيف فهميده شده آقای خويي هم می­فرمايند به اين­که از اين عبارت ايشان کذاب بوده فلان ليکن نه مراد اين نيست چون نمی­­خواد وارد بحث بشوم و الا خيلی نکات فنی لطيفی دارد عبارت نجاشی نکات خوبی دارد يا عبارت شيخ يا نجاشی يکی از اين دو بزرگوار حالا در ذهنم نيست خيلی نکات فنی دارد يعنی آن قدر فنی است که مثل آقای خويي هم خويي هم به آن عمق مطالبش پی­نبرده علی ای حال حالا ضبط هم می­شود ما احترام استاد را خيلی حفظ می­­کنم

29: 29

رضوان الله عليه خب چون ايشان در گذشته خيلی کار نکرده بودند اين اواخر فقط اين چندتا کتاب را جمع کرده بودند کار مستقلی در اين رشته نکردند تتبع خاصی نداشتند علی ای حال احتمالاً اين ابراهيم ابن سليمان حتی در سندش حميد باشد

س: بلی جفتش از طريق حميد است

ج: طريق حميد

س: بعد کتاب­ها را قاطی کرده گفته

51: 29

کتاب پسرش شايد

ج: مال جعفر را نخوانديد را کتاب

س: الآن می­خوانم جعفر ابن يحيي اولش گفتم، گفتم که می­گويد ثقه و ابوه ايضاً روی ابوه عن ابی­عبدالله و هو اخلط بنا من ابيه و ادخل فينا و کان ابوه يحيي ابن علاء قاضياً بالری و کتابه يختلط فی کتابه ابيه لانه يروی کتاب ابيه عنه فربما نسب الی ابيه و ربما نسب اليه اخبرنا محمد ابن محمد ابن نعمان شيخ مفيد ديگر درست است،

ج: بلی مراد مفيد است

س: قال حدثنی جعفر ابن محمد

ج: ابن قولويه

س: قال حدثنا محمد ابن احمد ابن سليم الصابونی بمصر

ج: محمد ابن احمد سليم جعفی اين معروف به جعفی است اين صابونی معروف به جعفی است ساکن مصر بوده حالا اين هم يکی از راه­های است که حالا اين جاشی داری می­خوانی ديگر بلی نجاشی يکی از چيزهای عجايب دارد که شيخ طوسی ندارد گاهی در اسانيدش مصر می­رود اين ظاهراً ملاقاتی در مدينه يا مکه شده اين شخص خودش مصر نرفته اين کسی که از ايشان نقل می­کند مصر نرفته بعض جاها دارد اخبرنی محمد ابن اسماعيل الصابونی بمصر فی مکه مثلاً فی المدينه اين جوری يک عبارتی اين جوری اين جعفی است صابونی است چرا صاحب کتاب الفاخر فی الفقه که آرائش را هم گاهی علامه نقل می­کند

س: در ادامه می­گويد قال حدثنا موسی ابن حسين ابن موسی، موسی ابن الحسين ابن موسی

ج: موسی ابن

س: الحسين ابن موسی،

ج: الحسين ابن موسی الآن نمی­توانيم تشخيص بدهيم

س: بعد قال حدثنا جعفر ابن يحيي ابن العلاء

ج: موسی ابن الحسين ابن موسی الآن تشخيص اين خيلی مشکل است البته اگر نزديک بود احتمالاً از خاندان بابويه باشد علی ابن الحسين ابن موسی ابن بابويه از اين­ها به اصطلاح از اين معلوم می­شود موسی ابن الحسين ابن موسی اصطلاحی دارند در کتب قديم اين­هم قاعده­اش است آن می­رسند به يک شخص مشهور به آن سند را ختم می­کند نسب را ختم می­کند معلوم می­شود آن موسی مشهور بوده اين طور معلوم می­شود،

س: بالری بودند

ج: نه حالا اين غرضم مثلاً می­گويد موسی ابن الحسين ابن، اگر می­گفت موسی ابن الحسين يعنی حسين مشهور بوده يا اگر خودش مشهور بوده حدثنا موسی مثل حدثنا زراره وقتی خودش مشهور باشد اين يک اصطلاحی است يعنی اين يک ارتکازی است يک مطلبی را که من گفت ننوشته­های تاريخ است يکی از ننوشته­های تاريخ اين است وقتی می­گويد موسی ابن الحسين ابن موسی اين موسی دوم مشهور بوده چون نسب را به آن که می­رسانند تمام می­کند از اين­که به آن تمام می­کند معلوم می­شود آن مشهور بوده شهرت را آن داشته و لذا به آن تمام می­شود،

س: حاج اين صابونی که فرموديد جعفی است همان کسی است که می­گويد وقتی نماز جمعه يک ساعت بعد از زوال هست يعنی اقوالش يعنی معروف بوده

ج: معروف نيست، اقوالش گاهی نقل، بلی آقا می­فرموديد،

س: حاج آقا اين­جا اين از جعفر ابن يحيي ابن علاء نقل می­کند يک مشکلی که وجود دارد

ج: اما در روايات فکر می­کنم اسمش نيست جعفر

س: برخی روايت­ها تک و توک هست که همه آن­ها طبقه­اش يک جوری است که نمی­خورد غير از يکدانه

ج: اسمش در روايات الآن در کتب روايات يادم نمی­آيد شيخ جعفر را دارد

س: شيخ ندارد ولی يک مشکلی که وجود دارد اين است که در کافی جلد

ج: عرض کردم اين­های که می­خورد به مصر حالا يا اين جعفی است در مصر يا يکی ديگر است در مصر که از خصائص نجاشی است يعنی آن دارد حالا يا جعفی است يا حالا شبهه برايم شد يکی ديگر است که از يک نفری که در مصر است نقل می­کند و اين از اختصاصات نجاشی است شيخ آن­ها را ندارد اين سندها را ندارد

س: من فکر می­کنم اين­جا يک اتفاقی اشتباهی

ج: با اين­که شيخ شاگرد مفيد هم هست، آثار مفيد را نقل می­کند البته احتمالاً چون مفيد شاگرد ابن قولويه است ابن قولويه فهرست دارد احتمالاً اساساً از فهرست ابن قولويه باشد اصلاً اين طريق از فهرست ابن قولويه باشد احتمالاً اين است آن وقت اين محمد ابن محمد اجازه است يعنی طريق به آن است چون ابن قولويه فهرست دارد شيخ مفيد فهرست ندارد ظاهراً اجازه داده به شيخ و شيخ طوسی اما خودش فهرست نزده اما ابن قولويه دارد ابن وليد دارد شيخ صدوق اين­ها فهرست دارند ابن قولويه داره احتمالاً از او باشد و اين صابونی به مصر مگر ابن قولويه به مصر رفته باشد الآن آشنايي نداريم ابن قولويه به مصر رفته باشد چون می­گويد ابن قولويه عن محمد ابن احمد صفوانی سليم،

س: سليم صابونی

ج: صابونی اين به مصر به مصرش خيلی تعجب آور است آن وقت شايد ابن قولويه مثلاً در آن زمان­ها يک سفری به مصر کرده، چون اين ابن قولويه متوفای 337 است 337 چهل سال بعد از تأسيس دولت­ فاطمی­ها در مصر است آن 297 است احتمال دارد که ابن قولويه يک سفری چون آن­جا به عنوان دولت شيعه و انقلاب مثل زمان انقلاب و فلان و يک کشوری انقلابی شيعه بوده ايشان به آن­جا رفته و الا الآن يک نفر مصری هست ليکن می­گويد اخبرنی به مدينه يا مکه يعنی معلوم است که آن اصل اهل مصر است اما در مکه و مدينه خبر داده يا زارنی بمکه يا زرته بمکه يک همچون چيزی دارد در خود نجاشی دارد کلمه مصر دارد راجع به افرادی فرد چندتا فرد که به مصر به يک نفر می­خورد الآن برايم شبهه شد که صابونی جعفی است يا غيرش است اما اين­ها را شيخ ندارد اين چيزهای که به مصر می­خورد شيخ ندارد خود يحيي ابن ابی علاء را شيخ فرموديد بهذا الاسناد همان ابوطالب انباری بود،

س: از حميد ابن زياد از

ج: نه از ابوطالب ديگر از حميد،

س: احتمالاً چون شيخ شيخ بيشتر وقتی می­گويد هذا الاسناد از جماعة مشايخ از ابوالمفضل شيبانی از ابن بوته نقل می­کند زياد

س: اين حميد ابن زياد

ج: بلی اين­جا مال حميد است اين حميد هم از قاسم نقل می­کند هم از ابراهيم ابن سليمان نهمی خود احمد ابن محمد ابن رباح هم فکر می­کنم فکر می­کنم از حميد نقل می­کند خود احمد ابن محمد ابن رباح را بياريد

س: بلی من اين را يک­جا آوردم الآن دوباره می­آورم چشم،

ج: شما از نجاشی خوانديد محمد ابن رباح فکر می­کنم اشتباه باشد صحيحش احمد ابن محمد ابن رباح آن ابن رباح البته رياح هم نوشتند رباح هم نوشتند اين به نظرم می­آيد که صحيحش اولاً احمد است به نظرم از واقفيه است به نظرم فتحيه نه به نظرم واقفيه

س: خودش اين­ها مدخل بايد داشته باشد در نجاشی

ج: دارد نجاشی نمی­دانم اما در کتب رجال دارد

س: در طروق هست،

ج: بلی نه در معجم مثل آقايي خويي هم هست

س:

17: 37

ولی خودش مدخل ندارد

ج: در روايت هم هست

س: يک برادر هم دارد علی ابن محمد ابن رباح و احمد ابن محمد ابن رباح

ج: اما احمد مشهورتر است

س: يک جعفر هم دارند جعفر ابن محمد ابن رباح در رجال طوسی آمده حاج آقا آن پسر يحيي جعفر ابن يحيي يک مشکلی دارد آن­هم اين­که طبقه­اش به باباش نمی­خورد و کلاً هم چندتا حديث دارد که همه­اش اسانيدش عجيب و غريب و بهم ريخته است می­خواهيد من يکش را بخوانم در کافی و در معانی الاخبار صدوق يک حديثی دارد که محمد ابن يحيي از احمد ابن محمد فکر کنم اشعری باشد عن جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابيه يحيي ابن ابی العلاء عن اسحاق ابن عمار اين­که معلوم نيست آن باشد

س: همين دقيقاً من ولی مشکل اين است که می­گويند جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابيه يحيي ابن ابی العلاء

ج: معلوم نيست بالاخره به هر حال آن بجلی است اين خزاعی است دوتا عشاير

س: بلی اين­که ابيه يحيي ابن ابی العلاء اين چه است قصه­اش ؟

ج: شايد آن­هم پدرش يحيي ابن ابی العلاء بوده، خزاعی با بجلی قابل اشتباه اسمی هم نيست کتابتی نيست املائی نيست

س: اين­جا يک اشتباهی در سند شده احتمالاً احتمالاً کسی فکر کرده پدرش همان يحيي ابن ابی العلاء است اين­جا آمده اين را اضافه کرده در يحيي ابن

ج: علی ای حال الآن عادتاً البته خود احمد ابن محمد بعيد است برقی باشد برقی باشد از اين تسامحات دارد اما اشعری از اين تسامحات ندارد

س: آخر اين را در معانی الاخبار از اين طريق آورده ببخشيد معانی الاخبار نيست اشتباه گفتم در علل الشرايع

ج: بخوانيد کامل از اول

س: از اول می­گويم حدثنا محمد ابن حسن حدثنا محمد ابن حسن صفار يعنی ابن وليد از صفار عن احمد ابن محمد عن جعفر ابن

ج: اين هم احمد اشعری است

س: اشعری،

ج: صفار از آن اشعری

س: عن جعفر ابن يحيي الخزاعی عن يحيي ابن ابی العلاء عن اسحاق ابن عمار

ج: اين شايد درست باشد عن ابيه زيادی است،

س: ابيه زيادی است

ج: کلمه عن ابيه اين زيادی است در نسخه کافی زيادی است به هر حال احتمالاً کتاب احمداشعری دو نسخه داشته يک نسخه محمد ابن يحيي عن ابيه دارد يک نسخه­ای خود صفار آن عن ابيه را ندارد

س: پس اين جعفر ابن يحيي آن جعفر ابن يحيي

ج: نيست معلوم نيست آن باشد، جعفر ابن يحيي خزاعی البته احتمال دارد آن هم باشد چون احمداشعری مال قم است، آمده ری از او شنيده احتمال دارد

س: چون جعفر ابن يحيي خزاعی چندجای ديگر هم در اسانيد هست، مثلاً در کافی می­گويد عنه عن احمد ابن محمد عن جعفر ابن يحيي الخزاعی عن حسين ابن الحسن عن عاصم ابن يونس، اين احتمالاً بوده حسين ابن حسن ابن عاصم عن يونس عن رجل عن ابی عبدالله

ج: اين­هم الآن روشن نيست سند مبهمی است خيلی مبهم

س: سند مبهمی است بلی

ج: بلی مبهم است

س: يکی ديگر هم دارد باز دوباره محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد عن جعفر ابن يحيي الخزاعی عن بعض اصحابنا عن احدهما باز يکدانه، سه­تا کلاً جعفر ابن يحيي الخزاعی دارد هرسه­تاش جزء مشايخ احمداشعری است، کسی که احمداشعری باشد نمی­خورد پسر يحيي ابن

ج: بلی بعيده الآن نمی­­توانيم چيزی بگوييم اين سندهای مبهمی است خيلی مبهم،

س: بعد اصلاً

ج: آن کلمه عن ابيه ممکن است زيادی باشد

س: يکدانه ديگر هم دارد در توحيد صدوق اين را من از اولش می­­خوانم خدمت­تان حدثنا غير واحد قالوا حدثنا محمد ابن حماد عن علی ابن حسين اين علی ابن حسين نمی­دانم که است؟ نوشته که علی ابن حسن هم در بعضی از نسخه­ها است، قال حدثنی جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابيه قال دخلت مع ابی عبدالله علی بعض مواليه يعوده فرأيت الرجل يکثر من قول آه فقلت له يا اخی اذکر ربک و استغث به فقال ابوعبدالله ان آه اسم من اسماءالله فمن قال آخ فقد استغاث بالله

ج: خيلی حرف عجيبی است،

س: همان بعضی­ها گفتند اواه حليم اواه يعنی آه زياد

0: 41

بعضی­ها گفتند ان ابراهيم لاواه حليم گفته نه اواه يعنی آه زياد می­کشيد

ج: بلی اما بعيده

س: انصافاً خيلی حرف عجيبيه

ج: البته در خود لغت به اصطلاح ثمود که احتمالاً اصل اين لغت عرب هم باشد لاه به معنای الله است، لاه لاه اين شايد

س: اين که می­گويد جعفر ابن يحيي الخزاعی ابيه دخلت مع ابی عبدالله

ج: اين هم معلوم نيست که آن يحيي ابن ابی العلاء معروف باشد اين معلوم نيست و آن عی ابن الحسن محمد ابن حمام احتمالاً محمد ابن حمام بغدادی باشد احتمالش زياد است ابوعلی بغدادی ايشان احتمالاً از ابن فضال پسر عن علی ابن حسن ابن فضال پسر باشد

س: بعد اين جعفر ابن يحيي الخزاعی که است اما از اين که چند حديث احمداشعری از ايشان نقل کرده چهره­ای مجهولی نيست الآن ما نمی­توانيم بشناسيم، اما چهره­ای مجهولی نيست مثل احمداشعری نقل بکند مثل ابن فضال و معلوم می­شود چون ابن فضال به اين ری و اين­ها نيامده کوفی است ايشان

س: آخر ببخشيد همين حديث صدوق نقل کرده بود را در معانی الاخبار سندش فرق دارد اين را هم من بخوانم چون با همان سند ولی واسطه بين جعفر ابن يحيي و پدرش اين­جا يک واسطه دارد آن­هم می­­گويد حدثنی ابوعبدالله حسين ابن احمدالعلوی قال حدثنا محمد ابن حمام عن علی ابن الحسين قال حدثنی جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابی­اسحاق الخزاعی عن ابيه اين­جا يک ابی اسحاق خزاعی اضافه شد اين وسط چون آن­جا می­گفت جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابيه اين­جا می­گويد جعفر ابن يحيي الخزاعی عن ابي اسحاق خزاعی عن ابيه قال دخلت مع عبدالله علی بعض مواليه يعوده فرأيت الرجل يکثر من قول آه فقلت له يا اخی اذکر ربک و استغث فقال ابوعبدالله ان آه اسم من اسماء الله،

س: کنيه پدرش بوده ابی اسحاق

ج: الآن نه،

س: کنيه خودش که ابومحمد است پدر ابواسحاق نيست پدر يحيي ابن ابی علاء ابواسحاق نيست چه بود کنيه يحيي ابن علاء

س: بخوانم

س: در مورد جعفر بخوانم

س: درباره خود يحيي ابن علاء ابوجعفر

س: ابوجعفر، ابواسحاق نيست يعنی اين نشان می­­دهد که اين ابواسحاق آن از پدرش نقل می­کرده نه جعفر ابن، يعنی اينجا اشتباه شده باز دوباره، يعنی احتمالاً کسی داشته می­نوشته فکر کرده که

ج: علی ای حال ابواسحاق به اصطلاح خزاعی بايد مثلاً ابواسحاق عادتاً شخصی باشد که اسمش ابراهيم است در ابراهيم­ها پيدا می­شود،

س: دنبال ابراهيم خزاعی بايد بگرديم ببينيم چه است؟

ج: دنبال ابراهيم خزاعی گشت در الفاظی در الفاظی چون ابواسحاق به اصطلاح به حضرت ابراهيم چون بچه­شان اسحاق بوده ابواسحاق می­گفتند گاهی اوقات از راه کنيه ملاحظه می­کنيم اسم را می­شود پيدا بکنيم اين شايد مثلاً ابراهيم نامی بوده که خزاعی بوده،

س: بعد آن نقلی که اشعری جعفر ابن يحيي خزاعی عن يحيي ابن ابی العلاء عن اسحاق ابن عمار دارد اين طبقه يحيي ابن ابی العلاء به اسحاق ابن عمار نمی­خورد من فکر می­کنم يحيي ابن ابی العلاء نمی­تواند از اسحاق ابن عمار نقل کند

ج: چرا؟ اسحاق خودش چون از اهل کوفه بوده اما

س: اسحاق متأخرتر نيست يعنی جوان­تر نيست

ج: چرا ديگر اصحاب امام کاظم هم هست ايشان

س: ولی يحيي ابن ابی علاء سال 160 فوت کرده بوده صد و پنجا و خرده­ای

ج: بلی آن هم می­خورد به امام کاظم آن هم به امام کاظم می­­خورد

س: بعد حديثش هم متنش هم ذره يک متن مشکل­داری است يعنی

س: حاج آقا کلاً شما درباره يحيي ابن ابی علاء با آن يحيي ابن

ج: من الآن حضور ذهن ندارم نه، الآن آنی که حضور ذهن اين است که الآن يحيي ابن ابی العلاء پيش ما توثيق شده اين را من می­دانستم يحيي ابن ابی العلاء توثيق شده ابوعلاء هم الآن اسمش چه است نمی­دانم؟ الآن نمی­توانم در ذهنم نمي­آيد مثلاً يحيي ابن سليم بوده يحيي ابن چه بوده؟

س: ولی آن شيخ ابان ابن عثمان همين يحيي ابن ابی العلاء است درست؟ که ابان ابن عثمان عن يحيي نقل می­کند،

ج: الآن نمی­دانم آن يحيي ابن ابی العلاء با اينی که سنی­ها دارند بايد نگاه بکنيم اولاً همين طور که شما فرموديد خوب دقت بشود که آيا يحيي ابن العلاء است يا ابی العلاء الآن چيزی خاصی من کاری خاصی يادم نمی­آيد رو اين کرده باشم در ذهن الآن اين است که يحيي ابن ابی العلاء ثقه است اما اين­که ايشان قاضی ری بوده الآن در ذهنم حضور ذهن نداشتم،

س: نجاشی در مدخل پسرش گفته قاضی ری بوده و اين را اهل سنت هم نگفتند که قاضی ری بوده، گفتند عمو

ج: علی ای حال نجاشی به هر حال اشاره­ای دارد البجلی الرازی معلوم می­شود بجلی بوده اهل کوفه بوده بجيله به اصطلاح رفته ری و الا رازی بهش گفته نمی­شد از اين­­که ايشان البجلی الرازی معلوم می­شود يک نسبتی با ری داشته

س: بعد اين در مداخل اهل سنت جالبی که مال ما يکی از درس­های شما ياد گرفتم اين است که اهل سنت وقتی کسی را تضعيف می­­کنند تکذيب می­کنند اگر به تشيعش اشاره نکنند اين نشان می­دهد که مشکل تشيع و محتوای

ج: ظاهر نبوده نه

س: اين­ها همه همين است يکپارچه همه تکذيبش کردند و گفتند که اين هم خيلی مبتذل جعل می­کرده يعنی جاعلی بود که جعل­های سطح پايين داشت، يعنی خيلی پيشرفت نکرده

ج: می­گويم الآن مشکل کار روايت مثل جعفر ابن بشير از ايشان و عبارت نجاشی است البته نجاشی به هر حال مثل ما بشر است محدوديت دارد اما اين،

س: من مدخل ابن حبان را بخوانم اما اين خيلی جالب است، ابن حبان در المجروحين می­گويد يحيي ابن علاء اين هم جالب است اين ابی العلاء نگفته گفته علاء، ابن حبان

ج: بلی اين را می­دانم

س: می­­گويد يحيي ابن علاء الرازی البجلی يروی عن شعيب ابن خالد و العلاء ابن عبدالرحمن روی عنه عبدالرزاق و محمد ابن ربيعه کان ممن ينفرد عن الثقات بالاشياء المغلوبات التی اذا سمعها من الحديث صناعته

ج: مَن الحديث صناعته

س: مَن الحديث صناعته يعنی کسی که حرفه­اش حديث است، سبق الی قلبه انه کان المعتمد بذلک، انه کان

ج: متعمد

س: متعمد بذلک يعنی عمد خودش

ج: جعل کرده

س: بلی لايجوز الاحتجاج به کان الوکيء شديد الحمل عليه که وکيئ خودش گرايش شيعی بوده يعنی خيلی وکيء به شيعه نزديک بود

ج: وکئ ابن جراح

س: بلی بلی همينی که باباش با عبدالله ابن سنان با همديگر شريک بودند يعنی اين وکئ ابن جراج پسر جراحی است که شريک عبدالله ابن سنان است بعد می­گويد کان وکيئ شديدالحمل عليه

ج: شديدَ الحمل عليه

س: شديدَ الحمل عليه بلی بعد چندتا نقل­هاش را می­گويد اتفاقاً اين­ها نقل­های عباسی است می­گويد روی يحيي ابن علاء هذا يعنی اين يحيي ابن علاء عن صفوان ابن سليمان عن عطاء ابن يسار عن ابن عباس کان رسول­الله اذا نظر فی المرآت قال الحمدلله الذی حسن خلقی و خُلقی و زان منی ما شان من غيری حالا بقيهاش يعنی کلاً خيلی از طريق­­های امثال ابن عباس خيلی استفاده کرده مثلاً يک مدل ديگرش هم من اين­جا آوردم مثلاً از ابن ابی ليلی قاضی عباسی­ها از داود ابن عدی عن ابيه عن ابن عباس، عدی همين دايي منصور است، عن ابيه عن ابن عباس باز حديث نقل می­کن يا مثلاً که اين حديث هم خيلی حديث عجيبی است می­گويد قال رسول­الله علقوا الصوت حيث يراه اهل البيت

ج: اين هم معروف است،

س: اين حديث عباسی­ها بوده می­گويد پيامبر گفتش که اين تازيانه را يکجا

ج: خب آقای رنده­هاری خيلی محبت فرمود من حالم ديگر گيج می­شوم اوضاع من دارد بهم می­خورد

س: حالا شما اگر فرصت کرديد در طول هفته يک نگاهی به يحيي ابن علاء بيندازيد

ج: چشم البته هفته آينده چون درسی است ديگر الآن قول نمی­دهم اما سعی می­­کنم در وسط اثناء مراجعات

س: می­خواهيد من پرنت مدخل­های اهل سنت درباره يحيي را خدمت­تان برسانم

ج: برسانيد بده به علی رضا بياورد نگاهش بکنم

س: مدخل­های اهل سنت را شما ببينيد

ج: چون الآن بيشتر احتمال دارد آن­ها يحيي ابن علاء داشته باشند بعد هم بايد طبقه­اش را نگاه کنيم به اين طبقه می­خورد يا نه؟

س: ابی علاء هم دارد

ج: علاء است اينی که خوانديد الآن علاء بود احتمالاً بعد نکته ديگر بايد ببينيم ابوالعلاء اسمش چه است اين جای ديگر به آن اسم پدرش آمده مثلاً اسمش محمد است يحيي ابن محمد آمده يا نيامده؟ در مصادر ما الآن در ذهن من در حديث شيعه و رجال شيعه يحيي ابن ابی علاء است،

س: ابان چون بيشتر به عنوان ابی العلاء ازش نقل می­کرده

ج: ابان ابن عثمان بلی

س: ولی در فهارس ما يحيي ابن علاء است بيشتر

ج: عبارت نجاشی که يحيي ابن ابی علاء بود،

س: در شيخ طوسی فکر کنم يحيي ابن علاء بود درست می­گويم؟ شيخ يکی­شان

ج: الآن در کتب حديث در ذهنم يحيي ابن ابی العلاء است در کتب حديث

س: ببينيد الآن در نجاشی يحيي ابن علاء بجلی است نجاشی می­­گويد يحيي ابن علاء البجلی در شيخ طوسی می­گويد يحيي ابن ابی العلاء

ج: به عکس است

س: يعنی اين جور جفت­شان باهم اختلاف دارند شيخ طوسی و نجاشی اين­جا اختلاف دارند

ج: اما در روايات فکر می­کنم يحيي ابن علاء کم داشته باشيم الآن در ذهنم يحيي ابن در روايات، آخر چون يک کاری که ما کرديم محور بندی، توی محور آن­ها را سه­تا محور قرار داديم محور روايات کتب رجال کتب فهارس فکر می­کنم در محور روايات يحيي ابن ابی العلاء داريم ما محور روايات الآن در ذهنم اين طور است

س: در روايات بيشتر يحيي ابن ابی العلاء است بيشتر نقل­هايش هم از ابان است يعنی ابان از يحيي ابن،

ج: بلی در ذهنم اين است الآن

س: ولی تک و توکی يحيي ابن علاء هم داريم باز دوباره در روايات يعنی مثلاً هم در،

ج: که نقل می­کند از

س:

0: 51

مثلاً يکی از نقل­های ابان الاحمر عن يحيي ابن علاء

ج: ابان احمر همان ابان ابن عثمان است

س: بلی بلی يا مثلاً در ثواب الاعمال احمد ابن رزق عن يحيي ابن علاء

ج: قمشانی عمشانی عُمشانی

س: يا مثلاً در خصال ببخشيد در ارشاد مفيد از عبدالرزاق اخبرنی يحيي ابن علاء عن سعد ابن فريد

ج: اين­که واضح است که مال همان همان است

س: مال همان سنی­هاست بلی

ج: مال سنی­ها

س: يا مثلاً در غيبت شيخ طوسی احمد ابن الرزق عن يحيي ابن علاء الرازی ابوعبدالله

ج: همان است کتابش هم متروک بوده احمد ابن

س: کتاب احمد ابن الرزق، کتابش وضعيتش چه جوری است؟ چون کتابش را امالی آورده

ج: مجهول است در امالی شيخ طوسی آورده

س: چندتا روايت پشت سرهم آورده

ج: بلی يک سری از آن آورده احتمالاً از همان کتاب احمد ابن رزق است قُمشانی عَمشانی همچو اسمی دارد قُمشانی قَمشانی

س: بعد نقل­های احمد ابن رزق يحيي ابن علاء هم نمی­خورد به يحيي ابن علاء يعنی يک جوری است نقل­هايش به آن شخصيت سنی عامی انگار شخصيت امامی است مثلاً خيلی

س: منابقی است

س: آری

س: در کتاب امالی هم هست

س: در امالی طوسی نقل­­های احمد ابن رزق از يحيي يک جوری مشکول است به خاطر اين­که به شخصيت يحيي ابن علاء نمی­خورد، يحيي ابن علاء نجاشی می­گويد اصلاً از ما نبود با ما نبود پسرش بيشتر با ما بود،

س: امالی طوسی کم است

ج: از اين که نجاشی برای کتابش هم اسم نبرده معلوم می­شود مکتوب بوده اوراقی بوده کتاب رسمی نبوده همان کتاب را به جعفر نسبت داده آن هم معلوم می­شود اوراق بوده نوشتاری بوده، آقا من ديگر خسته شدم نمی­دانم گاهی اوقات زود خسته می­شوم

س: خيلی ممنونم

ج: خيلی آقا محبت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین